

رویای یک شب بارانی

بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم، نوشته نادر ابراهیمی

برای اولین بار در سال ۱۳۴۵ منتشر شد و تاکنون پانزده بار تجدید چاپ شده است. با توجه به مشخصات ابتدای کتاب گویا نسخه پیش از انقلاب دارای ۱۲۲ صفحه بوده که در چاپ‌های جدید به ۱۱۲ صفحه تقلیل پیدا کرده است. ابراهیمی که در زمان نگارش این داستان نزدیک به سی سال داشته، به خوبی نشان داده که به تکنیک‌های مدرن نویسندگی آشنا و همچنین صاحب قلمی یکتا و پراحساس بوده است.

بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم یک جریان سیال ذهنی

چهار زمانه است که از اعماق ناخودآگاه راوی به سطح می‌آیند و تعریف می‌شوند، در مورد این سطوح چهارگانه به طور مفصل خواهیم گفت. برای شروع بهتر است ابتدا از طرح داستان بگوییم.

بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم پیش از هر چیز حکایت

عشق است، عشقی در ابتدا پاک و معصوم و در انتها زخم خورده و ویران. عشقی که از بازی‌های کودکانه پسر و دختری شروع می‌شود که پدرانشان هر دو در کار کشت پنبه هستند. پدر دخترک کسب و کارش سکه است، ولی برخلاف او پدر پسر از بی‌آبی زمین و خشکی پنبه‌ها وضع و حال خوبی ندارد. پس از نزدیک به ۱۰ سال هنگامی که پسر و دختر تصمیم به ازدواج می‌گیرند با مخالفت پدر دختر روبه‌رو می‌شوند؛ با هم فرار می‌کنند و در کنار ساحل چمخاله کلبه‌ای چوبی می‌سازند و پنج ماه با هم زندگی می‌کنند، دختر از زوزه‌گرگ‌های زمستان می‌ترسد و می‌خواهد که با هم برگردند و خانواده‌هایشان را به زندگی در کنار آنها راضی کنند.

ولی آنچه در غیابشان پیش آمده اوضاع را دگرگون می‌کند. پدر دختر خانواده مرد جوان را تحت فشار گذارده است و بدین طریق انتقامش را از او می‌گیرد، مرگ مادر پسر پس از سه ماه از فرار آن دو، پدر را آنچنان بر سر خشم آورده که پسرش را از خانه بیرون می‌کند.

مردم شهر نیز با او بد رفتاری می‌کنند و او را از شهر بیرون می‌اندازند، دختر حاضر به بازگشت به چمخاله نیست و پیش خانواده‌اش می‌ماند. پسر به کلبه باز می‌گردد و پنج نامه به دختر می‌نویسد که هیچ کدام پاسخی نمی‌یابند. دختر ازدواج می‌کند در حالی که بچه‌ای در شکم دارد.

پس از یازده سال مرد به شهر بازمی‌گردد، شهری که خاطرات کودکی‌اش را برایش به یاد می‌آورد و به آن عشق می‌ورزد ولی شهر عوض شده است، نه کسی را می‌شناسد و نه کسی او را می‌شناسد.

کتاب سه فصل دارد: باران رویای پاییز، پنج نامه از ساحل چمخاله به ستاره آباد و پایان باران رویا. دو فصل ابتدایی و انتهایی دارای ساختاری هم‌مشکل هستند و می‌توان فصل دوم را ضمیمه‌ای برای دو فصل دیگر به شمار آورد، مدرکی که حقیقی بودن ماجرا را تأیید کند. نویسنده ساختار داستانش را براساس زمان استوار کرده است. مسئله زمان و گذر آن بدون شک برای ابراهیمی محرک اساسی بوده است. می‌توان داستان را براین اساس به چهار سطح زمانی تقسیم نمود که اندازه قلم و تفاوت در نثر آنها را از هم مجزا ساخته است، مولف نیز براساس این سطوح زمانی داستان را جلو می‌برد و قطعه‌های پازل روایت را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد.

سطح اول زمان کودکی است، نزدیک به ۲۱ سال پیش از زمان حال داستان، ماجراهای این دوران کلید و راهنمای ماست برای شناخت شخصیت‌ها و رابطه بینابین آنها. سطح اول خاطراتی است که از اعماق ذهن راوی به زمان حال می‌آیند و راوی را با خود به گذشته می‌برند، خاطراتی که به رغم عادی و معصومانه بودنشان، به ما هشدار می‌دهند که سرآغاز همه چیز و همه کس در این زمان بوده است:

«مادر لیوان‌ها را با دستمال زبر سپید خشک

می‌کند و روی میز کنار هم می‌گذارد.

- مادر! گرسنه‌ام.

- تو همیشه گرسنه‌ای. باز می‌خواهی بروی

پیش هلیا؟ عاقبت یک روز از منزلشان بیرون

می‌کنند. هیچ کس همسایه‌ی مزاحمش را

دوست ندارد.

- مادر! هلیا خودش می‌خواهد. او دوست

دارد که با هم مشق‌هایمان را بنویسیم و بعد

پروانه‌هایی را که امروز گرفته‌ایم روی

تخته‌سیاه سنجاق کنیم و گل‌های خشک را از



کلامش بسان شعر پر است از تشبیه و استعاره .
«باران بوی دیوارهای کاهگلی را بیدار کرده
است .

کنار پل مردی آواز می خواند .
و یک مرد برای گریستن به خانه می رود .
زمین عابران پایان شب را می مکد . گل ها
کفش ها را سنگین می کند .»

در پایان فصل اول متوجه می شویم که روایت در واقع گفت و گوی میان مردی خسته است با یک ناشناس . گویا مردی خسته داستان زندگی اش را برای کسی که نمی شناسد باز گو می کند ، حتی خودش هم نمی داند که چه چیزهایی را تعریف می کند ، تحت تأثیر الکل است و رویاهایش همچون باران پاییز بر وی باریدن گرفته اند . می توان حدس زد که نادر ابراهیمی به واقع این داستان زندگی را از مردی در شبی بارانی شنیده باشد و آن کسی که در طول داستان روی خود را پنهان نموده است خود مؤلف باشد .
و اما سطح چهارم . باید گفت که هیچ راهنمایی برای کشف زمان این سطح وجود ندارد و فقط می توان با حدس و گمان به آن پرداخت ، آنچه درست تر می نماید متون این سطح که از نظر قلم بزرگ ترین اندازه را دارند ، افکار راوی هستند هنگام تعریف داستان ، افکاری که تابه حال به آنها اندیشیده نشده است و از نظر زمانی جلوتر هستند .

هلیا! برای دوست داشتن هر نفس زندگی ،
دوست داشتن هر دم مرگ را بیاموز و برای
ساختن هر چیز نو ، خراب کردن هر چیز کهنه را
و برای عاشق عشق بودن ، عاشق مرگ بودن را .

حال نویسنده با در اختیار داشتن زمان ماجراها و ماجرای زمان ها هنرش را می آغازد: چنان زیر کانه شخصیت ها را حکاکی می کند و چنان هنرمندانه میان سطوح زمانی معلق می شود که از داستان معمایی می سازد و دعوت می کند به حل معما . یک واژه ، یک تصویر و یا یک اندیشه این فرصت را به او می دهد که در زمان شناور شود و از یک زمان به زمان دیگر پرواز کند و به فراخور آن نثرش را نیز تغییر دهد ، کاری که ابراهیمی به خوبی از پس آن برآمده و از آن یک شاهکار ساخته است .

لای کتاب بیرون بیاوریم .»

سطح دوم به زمانی در حدود ۱۰ سال پس از سطح اول اشاره دارد . زمانی که دو جوان بالغ خانه را به قصد عشق ترک می کنند و پس از چند ماه باز می گردند و روی خوش نمی بینند ، ماجراهای آنها در این چند ماه و انتخاب هایشان سرنوشت زندگی شان را رقم می زند . سطح دوم کلید و راهنمای ماست برای شناخت حقیقت ماجرا ، ماجرای که چنان مرموزانه خود را در میان سطور پنهان کرده است که تو گمان می کنی نه با یک داستان بلکه با شعری سمبولیک روبه رو هستی .

«هلیا! گریز ، اصل زندگی ست .

گریز از هر آنچه که اجبار را توجیه می کند .

بیا بگریزیم .

کلیه های چوبین ، کنار دریا نشسته اند .

و ما با مرغان سپید دریایی سخن خواهیم

گفت .

ما جاده های خلوت شب را خواهیم رفت .

به آواز دور دست روستایان گوش خواهیم

داد .

و به هر پرنده ای رهگذر سلام خواهیم گفت .

از عابران نشان یک مهمان خانه ی متروک

را خواهیم گرفت و آنها هر چه بگویند ما نخواهیم

شنید .»

سطح سوم زمان حال است؛ پسر ۲۱ سال پیش و جوان ۱۱ سال پیش جای خود را به مرد خسته و فرسوده پریشان حالی داده اند که